

**مخاطرات، انعطاف‌پذیری و توانایی کنار آمدن کودکان**

**در شرایط حاد**

**بخش اول**

ترجمه: بهناز توکلی

انتشار: سایت حق کودکی

<http://right-to-childhood.com>



# مخاطرات، انعطاف‌پذیری و توانایی کنار آمدن کودکان در شرایط حاد

## بخش اول

جو بویدن، گیلیان مَن

کتاب راهنما برای کار با کودکان و نوجوانان، ۲۰۰۵

مترجم: بهناز توکلی

انتشار: سایت حق کودکی

ارجاع: بویدن، جو و گیلیان، مَن (۲۰۰۵). مخاطرات، انعطاف‌پذیری و [توانایی] کنار آمدن کودکان در شرایط حاد. ترجمه‌ی

توکلی، بهناز، سایت حق کودکی، ژانویه ۲۰۱۵

### رفاه کودکان و چالش‌های بر سر راه

ناملایمات زندگی، در اشکال گوناگون و در نتیجه‌ی کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی، انجام اعمال زیانبار یا قصور در اقدامات لازم، بلایای طبیعی و دلایل عدیده‌ی دیگر اتفاق می‌افتد. کودکان و نوجوانان به دلیل خردسالی و به خصوص کمبود قدرت اجتماعی‌شان، از جمله افرادی هستند که به شدت تحت تاثیر این شرایط نامساعد قرار می‌گیرند. رشد بی‌سابقه‌ی فقر، درگیری‌های مسلحانه، مهاجرت‌های اجباری، مشکلات خانوادگی، زوال زیست‌محیطی و بهره‌کشی موجب افزایش توجه جامعه بین‌الملل به موضوع حمایت از کودکان<sup>۱</sup> و همچنین ترویج سلامت و رفاه آنها شده است.

اکنون با تصویب کنوانسیون حقوق کودک، حمایت از کودکانی که در معرض ناملایمات هستند، به یکی از اصلی‌ترین اولویت‌های جامعه‌ی بین‌الملل در پرداختن به موضوع کودکی تبدیل شده است. کنوانسیون، یک چارچوب جهانی جامع برای حمایت از کودکانی که به صورت مداوم و یا مقطعی در شرایط تنش قرار دارند فراهم کرده است. سیاست‌های نوین، مشخصاً شامل این دیدگاه اخلاقی و انسانی می‌شود که مورد توجه قرار گرفتن، حق کودکان است و کودکانی که در شرایط دشوار هستند باید بیشترین ملاحظات را دریافت کنند. ولی ما در چه شرایطی این ملاحظات را افزایش می‌دهیم؟ ریاضت اقتصادی بخش‌های دولتی، تجزیه‌ی تدریجی ساختارهای دولتی و یا حتی نبود چنین ساختارهایی در وهله اول، موجب

<sup>۱</sup> یادداشت نویسنده: ما می‌خواهیم از بنیان آندریو و. ملون، که با پشتیبانی مالی خود پدیدار شدن این فصل و این تحقیق را میسر کرد، قدردانی کنیم. ما همچنین از جو دِ بری و اندی داوس به خاطر نظرات سازنده‌ی خود در پیش‌نویس‌های اولیه این فصل، و به خصوص از ویلیام مایرز که با بینش خود ما را برای تفکر جسورانه و خلاقانه به چالش کشید، بسیار سپاسگذاریم.

عدم اعتماد کودکان، خانواده‌ها، و جوامع آنها به وعده‌هایی است که در قراردادهای بین‌المللی ذکر شده است. علاوه بر این، به دلیل گستردگی مشکلات دوران کودکی - برای مثال کودکانی که در آفریقا به علت ایدز بی‌سرپرست شده‌اند و یا آنها که درگیری‌های سیاسی مسلحانه را تجربه می‌کنند - افراد آسیب دیده معمولاً مجبور می‌شوند که برای کنار آمدن [با سختی‌ها] به توانایی‌های شخصی خود روی آورند. هدف از بیان این موضوع تیرئیه‌ی دولت‌ها از مسئولیت‌شان در مقابل کودکان نیست، بلکه هدف، واقع‌گرایی در مورد پیش‌بینی‌های کوتاه‌مدت برای تعداد زیادی از کودکان، و متمرکز کردن ملاحظات سیاست‌های [مربوطه] بر روی این چالش‌ها است.

اگرچه موانع ساختاری و اجرایی متعددی بر سر راه توسعه‌ی برنامه‌های تاثیرگذار برای کودکان وجود دارد، شواهد نشان می‌دهند که نقاط ضعفی که در سیاست‌های [مربوطه] و در عمل وجود دارند از اثراتِ درک نادرستِ مشکلات و راه‌حل آنها، ناکافی بودن شواهد تجربی برای تقویت مداخلات خاص، و همچنین فرضیات بررسی نشده در مورد رشد، توانایی و آسیب‌پذیری کودکان است. در حقیقت، تحقیقات اخیر علوم اجتماعی و تجربه‌ی کارکردن با کودکان در شرایط پرتنش، دیدگاه‌های جدیدی را فراهم آورده‌اند که شواهد متعارف در مورد چگونگی کمک به کودکان آسیب‌دیده را به چالش می‌کشند. چون پرواضح است که بسیاری از نظریه‌های دوران کودکی، آسیب‌پذیری و رشد و رفاه این دوران بر مبنای شرایط ایجاد شده‌اند (رجوع شود به اونگار، ۲۰۰۴)، تردیده‌های جدی‌ای در مورد موثر بودن دستورالعمل‌های سنتی در حمایت از کودکان، به خصوص مداخلاتی که از خارج از بستر اجتماعی و فرهنگی کودک تحمیل می‌شوند، در حال شکل‌گیری است. اما از سوی دیگر، نگرش‌ها و ایده‌های جدیدی که بتوانند مفیدتر واقع شوند نیز اشاعه و ارزیابی نشده‌اند.

در جهانی که رشد نابسامانی‌ها رو به افزایش است، تقاضای کنوانسیون حقوق کودک مبنی بر اینکه منافع عالی‌ه کودک باید معیار تمامی تصمیم‌گیری‌های مربوط به او باشد، باعث بروز سوالات و ابهامات فراوانی در خصوص چگونگی تعریف و اجرای آنچه برای کودکان مناسب‌ترین و موثرترین است، شده است. محققان و کنشگران در اقصی نقاط جهان تلاش می‌کنند تا تاثیر ناملايمات بر روی سلامت اجتماعی، روحی و احساسی کودکان را دریابند و مراقبت‌ها و حمایت‌های روحی و اجتماعی درخور را فراهم آورند. با این وجود، حمایت از کودکان کماکان عرصه‌ای نامطمئن باقی‌مانده است که توسط چالش‌ها و مباحثات در سطوح روش‌شناختی، مفهومی و نظری احاطه شده است. این فصل به کاوش برخی از موضوعات و اختلافات در مورد مبحث آسیب‌پذیری، انعطاف‌پذیری و کنار آمدن کودکان با شرایط بسیار دشوار می‌پردازد، مشکلات و کمبودهای پژوهش‌های حاضر را مشخص می‌کند و برای توسعه‌ی نظری و تحقیقات میدانی آتی توصیه‌های را ارائه می‌کند. [فصل مزبور] به بررسی این دلایل می‌پردازد که چرا رویکرد [مناسب] به ناملايمات، رویکردی پویا و مبتنی بر بسترهای [گوناگون] است و بر این عقیده است که تجربه‌ی کودکان از ناملايمات، تحت تاثیر انبوهی از عوامل داخلی و خارجی است که از بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای که کودک در آن زندگی می‌کند جدایی پذیر نیستند. این فصل همچنین به لزوم توجه بیشتر به درک و دریافت خود کودکان از تجربیاتشان اشاره می‌کند و به خصوص اذعان می‌دارد که پژوهش، سیاست و مداخلات برنامه‌ریزی شده باید با دقت، حقایق زندگی کودکان را در نظر بگیرند تا بتوانند کارایی مداخلاتی که برای حمایت کودکان طراحی شده‌اند را افزایش دهند.

## رشد کودک، "مخاطرات" و "انعطاف‌پذیری" در متون

در این بخش، ما به بررسی بعضی از مفاهیم و نظریه‌های کلیدی‌ای درباره‌ی مباحث رشد، رفاه، مخاطرات و انعطاف‌پذیری کودکان در معرض ناملایمات می‌پردازیم. با وجود کاربرد این مفاهیم [در سطح جهانی، منظم‌ترین و موثرترین اطلاعات در مورد رشد و رفاه کودک و همچنین در مورد عواملی که واسطه‌ی مخاطرات و انعطاف‌پذیری در دوران کودکی هستند، در تحقیقاتی که در مورد کودکان اهل ایالات متحده و اروپا انجام شده است، یافت می‌شوند.

تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، دریافت‌های علمی از رشد کودک کاملاً تحت سیطره‌ی کارها و ایده‌های ژان پیاژه بود که بر یکنواختی‌های رشد کودکان و همچنین راه‌هایی که یک کودک از طریق آنها جهان "عمومی" را لمس و دریافت می‌کند، تمرکز داشت (روگوف، ۱۹۹۰). پیاژه تاکید می‌کند که هر یک از کودکان به صورت فعالانه، دانش خود را از طریق کنش در جهان پیرامونش می‌سازد. یادگیری زمانی رخ می‌دهد که کودک می‌خواهد انتظاراتش از جهان پیرامون را با تجربیات واقعی‌اش تلفیق کند.

این رویکرد "ساخت‌گرا" کماکان حائز اهمیت است. هرچند، در ۲۵ سال اخیر روان‌شناسان و انسان‌شناسان علاقه‌مند به مبحث رشد کودک در بسترهای فرهنگی گوناگون، دیدگاه پیاژه را به چالش کشیده‌اند. در این دیدگاه به کودک به عنوان شخصی منفرد و مستقل نگاه می‌شود که تعاملاتش با جهان، او را به پرورش مهارت‌ها و استراتژی‌هایی هدایت می‌کند که می‌توانند بعداً در مشکلاتی با منطق مشابه به کارگرفته شوند (گل، گای، گلیک و شارپ، ۱۹۷۱؛ روگوف، ۱۹۹۰). این پژوهشگران به شدت جذب رویکرد اجتماعی-فرهنگی لو ویگوتسکی (۱۹۷۸) و کارهای نظریه‌پردازان بعد از او مانند باربارا روگوف (۱۹۹۰)، مایکل گل (۱۹۹۶) و ژاکلین گودناو (۱۹۹۰) شدند. پایه‌ی اصلی دیدگاه‌های اخیر این است که تمامی مفاهیم روان‌شناسی از تعاملات بین فردی سرچشمه می‌گیرند و بنابراین، این بستر اجتماعی و فرهنگی است که چارچوبی را تعیین می‌کند تا کودکان یاد بگیرند که چگونه فکر، صحبت و رفتار کنند.

تمرکز بر اهمیت تعامل اجتماعی در رشد کودک، به طور ضمنی در روش‌شناسی نظریه‌ی ویگوتسکی منعکس شده است. بر مبنای این نظریه، پایه‌ی اصلی تجزیه و تحلیل، فعالیت است و نه فرد. از این نقطه نظر "فعالیت" نه تنها شامل عمل در دست انجام، بلکه شامل انسان‌ها، روابط بین فردی، رفتارهای هدف‌گرا و تجربیات مشترک نیز می‌شود. در این دیدگاه، هر فرد، کنشگر پیرامون خویش است، آنها با جهان پیرامون خود تعامل می‌کنند و تا حدودی برای رشد و پیشرفت خود شرایط لازم را می‌آفرینند. دیدگاه اصلی این رویکرد آن است که کودکان از طریق شرکت در فعالیت‌های فرهنگی و با راهنمایی هم سن و سالان تواناتر، خواهران، برادران و بزرگسالان می‌توانند بیاموزند که بیاندهند و مهارت‌ها و رویکرد سنجیده‌ای برای حل مشکلات بیابند. به طور کلی، به نظر می‌رسد که همه‌ی جوامع برای کمک به کودکان راه‌هایی را ایجاد می‌کنند تا پلی باشد بین آگاهی کنونی کودکان و آن دسته از مهارت‌ها، آگاهی‌ها و درکی که آنها قابلیت اکتسابش را دارند (روگوف، ۱۹۹۰).

تاکید بر اهمیت فعالیت، ارتباط و تعامل، چارچوب سودمندی را برای کندوکاو در مورد تأثیرات بستر اجتماعی و فرهنگی بر رشد کودک، فراهم می‌آورد. از مولفه‌های مهم روند رشد، راه‌هایی است که از طریق آن کودکان در موقعیت‌های متفاوت

می‌آموزند که چگونه به ناملایمات و سختی‌های طاقت‌فرسا واکنش نشان دهند. آگاهانه یا ناآگاهانه، یکی از منابع آموزشی کودکان جهت کسب آگاهی، مهارت‌ها و تجربه‌های مورد نیازشان برای کارآمدی در جامعه سرپرستان کودک و دیگران هستند. بنابراین، طبقه‌بندی تجربه‌ها و یا شرایطی خاص به عنوان "پرمخاطره" و یا "خطرناک"، موضوعی واضح، جهانی و تعیین‌شده نیست. پسران و دختران در سنین مختلف و با توانایی‌های متفاوت در زمینه‌های گوناگون، با روش‌های مختلفی [مسائل] را درک کرده و به تجربیات خود معنا می‌بخشند. این ادراک نه تنها تحت تاثیر میراث ژنتیکی فرد و بلوغ جسمی و زیست‌شناختی است، بلکه به خصوص، از شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی‌ای که کودک در آن زندگی می‌کند، تاثیر می‌پذیرد.

در ارزیابی نیروهایی که به رشد و رفاه کودک آسیب می‌زنند، تمایل تحقیقات در کشورهای اقلیت (کشورهای توسعه یافته) به تمرکز بر کودکانی است که با مشکلات خانوادگی و شخصی مانند بیماری‌های متناوب، بدرفتاری، جدایی خانواده و طلاق، فقر مزمن، بیماری ذهنی والدین و بیکاری روبه‌رو هستند (گارمزی و روتر، ۱۹۹۳؛ ورنر و اسمیت، ۱۹۹۸). درواقع، مرگ والدین به عنوان یکی از مهمترین اتفاقات ناگهانی و تکان‌دهنده برای کودک شناخته شده است که با اختلالات روانی، به خصوص افسردگی، در آینده مرتبط است. خواستگاه این تحقیق، آسیب‌شناسی روانی است و در ابتدا به نگرانی‌های والدین، متخصصین حوزه رفاه [کودک] و دیگر بزرگسالان در مورد افزایش مشهود مشکلات دوران کودکی، مانند شکست تحصیلی، بزهکاری نوجوانان و خودکشی‌های موفق و ناموفق در بین جوانان پاسخ داده است (فراسر، ۱۹۹۷). مادامی که این تحقیقات قرار است به سیاست [و برنامه‌ریزی] کمک کنند و به این مسئله پردازند که چگونه اصلاحات ساختاری یا ارائه خدمات می‌تواند از مخاطرات جلوگیری کرده یا آنها را کاهش دهد، یکی از اهداف این پژوهش، شناسایی عواملی در زندگی کودکان است که موجب افزایش احتمال رفتارهای [پرخطر آنها] می‌شود (گارمزی، ۱۹۸۳). تمرکز تحقیقات اولیه در این مبحث بر روی کشف رابطه‌ی احتمالی بین تجربه‌های زندگی پرتنش کودکان و اختلالات روانی بود. امروزه، تمرکز بسیاری از پژوهشگران به یافتن عواملی معطوف شده که کودکان را برای کارآمد ماندن در مواجهه با ناملایمات توانا می‌سازد.

درحالی‌که تحقیقاتی که در کشورهای اقلیت صنعتی در مورد کودکان انجام می‌شود، اساساً حول محور مخاطرات درون-خانواده‌ای می‌چرخد، پژوهش‌هایی که در همین راستا در کشورهای اکثریت (درحال توسعه) انجام می‌شود معمولاً به شرایط و رویدادهای اجتماعی مانند درگیری‌های مسلحانه، قتل عام، قحطی و آوارگی جمعی می‌پردازند. در این تحقیق، چنین وقایعی به صورت کلی به عنوان تجربیات "فرامعمول" بشر شناخته می‌شوند، چراکه موجب به وجود آمدن اختلال و آشوب نه تنها در سطح خانواده و خویشاوندان، بلکه جامعه می‌شوند (ایجر، ۱۹۹۶؛ دی وریس، ۱۹۹۶). این وقایع توانایی خانواده و جامعه برای کنار آمدن [با ناملایمات] را مورد تهدید قرار می‌دهند، نهادهای اجتماعی و فرهنگی را نابود می‌کنند و هنجارها و ارزش‌های اجتماعی را تغییر می‌دهند (دی وریس، ۱۹۹۶). این نگرانی وجود دارد که تجارب مزبور، کودکان را از نظر روحی به شدت تحت تاثیر قرار داده، رشد، سازگاری و [توانایی] انطباق آنها را در بزرگسالی تضعیف کند.

در این تحقیق هر کدام از واکنش‌های کودک به ناملایمات در غالب "مخاطرات" و "کنار آمدن" توضیح داده شده است. مخاطرات به متغیرهای گفته می‌شود که احتمال آسیب‌های روحی و یا رشد نامناسب افراد را افزایش می‌دهد (گویوس،

(۱۹۹۷). بعضی از این مخاطرات درونی هستند؛ آنها در نتیجه‌ی ترکیب منحصر به فرد ویژگی‌هایی مانند خلق و خو و یا ساختار عصبی به وجود می‌آیند که فرد را شکل می‌دهند. برخی دیگر از مخاطرات بیرونی هستند؛ بدین معنی که از عوامل محیطی مانند فقر یا جنگ که مانعی در جهت رشد سالم افراد هستند، نشأت می‌گیرند. علی‌رغم وجود احتمالاتی که ظاهراً ویرانگر هستند، همه‌ی کودکان در معرض خطر و ناملایمات، لزوماً در آینده دچار مشکل نمی‌شوند. این کودکان، به اصطلاح، مقاوم یا انعطاف‌پذیر نامیده می‌شوند. همانطور که شافتر در سال ۱۹۹۶ اشاره کرد " فشارهایی که ممکن است هر انسانی در سال‌های اولیه‌ی زندگی تجربه کند، لزوماً تا ابد او را تحت کنترل خود قرار نمی‌دهند... انعطاف‌پذیری کودکان باید به همان اندازه آسیب‌پذیری آنها مورد توجه قرار گیرد" (ص. ۴۷).

از نظر تاریخی، مفهوم انعطاف‌پذیری از فیزیک کاربردی و مهندسی به علوم بهداشت وارد شد. در فیزیک و مهندسی، این واژه به معنای قابلیت ارتجاع مواد تحت فشار به فرم و شرایط اصلی خود است. توپ پلاستیکی، مثالی [برای این مورد] است. به نظر می‌رسد که انعطاف‌پذیری اولین بار در علم پزشکی برای بهبود بیماران از آسیب‌های فیزیکی مانند جراحی و یا تصادفات به کار برده شد. کمی بعد، این اصطلاح به روان‌شناسی هم راه یافت و برای مطالعه در مورد فرزندان مادرانی که دچار بیماری‌های ذهنی بودند استفاده شد. در حال حاضر این مفهوم برای نشان دادن توانایی هر شخص برای بهبود یافتن، سازگار بودن و قوی باقی ماندن در مواجهه با ناملایمات به کار برده می‌شود. بنابراین، متون [تحقیقاتی] انعطاف‌پذیری را به سه پدیده نسبت می‌دهد: الف) نتایج خوب با وجود موقعیت به شدت پرخطر ب) قابلیت ثبات در شرایط خطر و ج) بهبود از آسیب‌ها (مستین، بست و گارمزی، ۱۹۹۰).

انعطاف‌پذیری هم به توانایی فرد و هم [توانایی] گروه وابسته است و در محیط‌های وسیع‌تر، به شدت از عوامل حمایت‌کننده تاثیر می‌پذیرد. این قوای کمکی در زندگی کودکان معمولاً به عنوان "عوامل حمایتی" یا "فرایند حمایت" توصیف می‌شوند. آنها در سطوح متفاوت و توسط سازوکارهای مختلف - فردی، خانوادگی، اجتماعی، سازمانی، و غیره - عمل می‌کنند و اغلب همبسته و مکمل یکدیگر هستند. تاثیر این قوای کمکی تنها در کنش آنها با مخاطره نشان داده شده است. گرچه در متون [تحقیقاتی] ثابت شده است که در جوامع گوناگون، مخاطرات و انعطاف‌پذیری ساختار یگانه‌ای ندارند، [اما] به طور کلی پذیرفته شده است که در تمامی جوامع، تعامل بین عوامل حمایتی و مخاطرات نقش مهمی در رشد اجتماعی و روحی دختران و پسران بازی می‌کنند. امروزه، مفاهیم مخاطره، انعطاف‌پذیری و عوامل حمایتی، اساس تحقیقاتی را شکل می‌دهند که در مورد کودکانی با زندگی مشقت‌بار و دشوار انجام می‌شوند. با این حال، همانطور که در ادامه بحث می‌کنیم، این موضوع خالی از مشکل و محدودیت نیست.

### سازوکارهای اصلی مخاطره و انعطاف‌پذیری

این تحقیق، فرایندها و سازوکارهای متعددی را در سطح فرد، خانواده و محیط وسیع‌تر شناسایی کرده است که تاثیر به‌سزایی بر روی مخاطره و انعطاف‌پذیری کودک نشان داده‌اند. برای مثال یک کودک سالم و قوی احتمالاً انعطاف‌پذیری بیشتری از یک کودک بیمار با جسمی ضعیف دارد. به همین صورت، [این تحقیقات] دریافته‌اند که جنسیت تاثیر جدی‌ای بر روش واکنش کودکان به ناملایمات دارد (ورنر و اسمیت، ۱۹۹۸). با این وجود، متون [علمی] گرایش دارند که هیچ الگوی منسجمی از ارتباط بین جنسیت و [توانایی] کنار آمدن، انعطاف‌پذیری و آسیب‌پذیری ارائه ندهند. در میان

خصیصه‌های کودکان، تاثیر پراهمیت سن، سرشت، شوخ‌طبعی، حافظه، منطق، قابلیت‌های ادراکی، هدمندی، باور به آینده‌ای روشن و معنویت، بر انعطاف‌پذیری آنها دیده می‌شود (برای مثال رجوع شود به برنارد، ۱۹۹۵؛ گارباینو، ۱۹۹۹). در سطح وسیعی این عوامل حمایتی شامل تدابیری می‌شوند که کودکان برای مدیریت شرایط پرتنش، دفاع از خود در برابر تجربه‌های دردناک و یا کمبود اعتماد به نفس استفاده می‌کنند.

برخی از کودکان، به دلیل منش و خلق و خوی‌شان بهتر می‌توانند فشارهای روانی را مدیریت کنند. بنابراین، عوامل حمایتی مانند تدبیر، دقت، داشتن هدفی برای زندگی و نیاز و توانایی برای کمک به دیگران موضوعی است که عمدتاً مربوط به خلق‌وخو و شیوهی کنار آمدن شخص است. به طور کلی، آن دسته از کودکانی که توانایی امیدوار ماندن به آینده را دارند، منعطف، سازگار و دارای مهارت‌های حل مساله هستند، و فعالانه تلاش می‌کنند که کنترل زندگیشان را خود به دست گیرند و معمولاً نسبت به آن دسته از کودکانی که تسلیم ناملایمات می‌شوند، کمتر آسیب می‌بینند (پونامکی، ۱۹۸۷). کودکانی که دارای مهارت‌های اجتماعی هستند و قابلیت تفکر جانبی و حل مساله را دارند، می‌توانند با شناسایی [راه‌کارهای] بدیل برای شرایط کنونی و به کاربردن راه‌حل‌های خلاقانه [بر ناملایمات] غلبه کنند. توانایی تفکر انتقادی همچنین می‌تواند کودکان را در مقابل تفاسیر ساده‌انگارانه از تجربیاتی که خودشان نیز هستند محافظت کند (گارباینو، کستلنی و دوبرو، ۱۹۹۱). کودکانی که تایید، پذیرش و شانس ارتقاء را تجربه کرده‌اند، با احتمال بسیار بیشتری نسبت به آنان که تحقیر، طرد و شکست را تجربه کرده‌اند، انعطاف‌پذیر هستند.

متون [علمی] نه تنها به توانایی‌ها و قابلیت‌های درونی کودکان، بلکه به عوامل بنیادی دیگری همچون تعاملات بین فردی دخیل در مخاطرات و انعطاف‌پذیری نیز اشاره می‌کنند. بنابراین حضور حداقل یک حامی بزرگسال می‌تواند تاثیر به‌سزایی بر انعطاف‌پذیری کودک داشته باشد (برای مثال رجوع شود به رسلر، بوئبی و استاینباک، ۱۹۸۸؛ ورنر و اسمیت، ۱۹۹۲). اعضای خانواده و دیگران می‌توانند در کمک به کودکان در جهت تفسیر تجربیات دشوار زندگی، پردازش آنها، انطباق با و یا غلبه بر آنها نقش موثری ایفا کنند (داوز، ۱۹۹۲). بزرگسالان می‌توانند به عنوان مشاور، الگوهایی را برای کودکان فراهم آورند و بدین شکل حل مساله، انگیزه و دیگر توانایی‌های لازم برای غلبه کردن را تقویت کنند (مک کالین و فُزارد، ۱۹۹۱؛ پونامکی، ۱۹۸۷؛ ریچمن و باون، ۱۹۹۷؛ تورتن، استراکر و موزا، ۱۹۹۰). روانشناسی رشد از دیرباز بر پیوند آغازین مادر و کودک و تغذیه مناسب در مراقبت‌های اولیه (از کودک) به عنوان عاملی اصلی در رفاه کودکان به خصوص کودکان کوچکتر تاکید داشته‌اند. امروزه اما، در بسیاری از جوامع این باور وجود دارد که مادر تنها یکی از چندین فرد مراقب کودک است و در نتیجه، دلبستگی‌های کودکان می‌توانند متفرق باشند.

مرکزیت دلبستگی‌های عاطفی به یک شخص خاص و حمایت گرفتن از او در غیاب آن فرد آشکار می‌شود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در سیرالئون، کودکانی که به دلیل آدم‌ربایی توسط نیروهای شورشی از خانواده جدا افتاده بودند و نیز کودکانی که والدینشان در جنگ کشته شده بودند و یا آنها را ترک کرده بودند، با مشکلات جدی‌ای روبه‌رو شدند. این کودکان، بدون داشتن سرپرست و مراقبی که از آنها حمایت کند، حس خود در مورد اینکه چطور [توسط دیگران] لقب داده می‌شدند و در معرض تبعیض و عداوت قرار می‌گرفتند را بیان کردند. سرپرستی اقوام دور همیشه مشکلات کودکان را حل‌وفصل نمی‌کند، در این باره یک دختران نوجوان ابراز می‌کند:

باید نسبت به عمه/خاله و عمو/دایی متواضع باشید و تظاهر به احترام کنید. نباید مغرور باشید. کسی که مادر یا پدر ندارد، هیچ راه دیگری به غیر از متواضع بودن ندارد. اگر کار مثبتی انجام بدید هیچ وقت پاداشی نمی‌گیرید، آنها همیشه سر شما داد می‌زنند و شما را خرد می‌کنند (یک دختر ۱۵ ساله، ماکنی، سیرالئون، برگرفته شده از بویدن، آیبر، فینی و اسکات، ۲۰۰۴، ص ۵۸).

در موقعیت‌های متعددی از جمله در لیبی (تُلفری، ۲۰۰۴)، سودان (ورالسین، در مطبوعات)، سریلانکا (گالاپاتی، ۲۰۰۲)، تانزانیا (من، ۲۰۰۲)، مالاوی (من، ۲۰۰۳) و دیگر نقاط جهان، چنین نظراتی مدام توسط کودکان بی‌سرپرست و جداافتاده گزارش شده است. دختران و پسرانی که در این شرایط بوده‌اند توضیح داده‌اند که چقدر بدون داشتن محبت و حمایت‌های حداقل یک بزرگسال نزدیک [به آنها] زندگی سختی داشته‌اند. در بسیاری از روستاهای سودان جنوبی، استدلال کودکان بر آن بود که دختران و پسرانی که با اقوام دور خود زندگی می‌کنند به اندازه‌ی کسانی که بدون سرپرستی بزرگسالان و خانواده زندگی می‌کنند، آسیب‌پذیر هستند (ورالسین، در مطبوعات).

نه تنها ارتباط موثر با خانواده و بزرگسالان دیگر، غیر از والدین، کودکان را در مقابل تاثیرات منفی شرایط پرتنش حمایت می‌کند بلکه شواهد قابل ملاحظه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه داشتن حمایت اجتماعی از سوی هم سن‌وسالان نیز انعطاف‌پذیری کودکان را بسیار تقویت می‌کند. این موضوع به وضوح بین قوم ماسای ساکن در منطقه‌ای بین کنیا و تانزانیا که مستعد خشکسالی و قحطی است، مشهود است. قوم ماسای، اعتقاد راسخی به هویت قبیله‌ای، خانواده‌ای و جمعی‌ای دارند که در آن رنج بردن، تداوم تاریخی سختی‌هایی است که قوم ماسای به خود دیده است. تدابیر سنتی قوم ماسای برای مدیریت خطر، نشان‌دهنده‌ی آشنایی نزدیک با گرسنگی و مصائب دیگر است، به طوری که موران‌های جوان (پسران نوجوانی که برای جنگجو شدن آموزش می‌بینند) برای داشتن محافظت و حمایت متقابل، باید همواره به صورت جفت جفت سفر کرده و غذا بخورند (بویدن و دیگران، ۲۰۰۴). در این شرایط، پسران از سنین پایین نه تنها به اهمیت کار گروهی و همکاری پی می‌برند، بلکه می‌آموزند چگونه برای هم گروهی‌های خود کمک‌های مادی، روحی و فیزیکی فراهم آورند. آنها برای مواجهه با چالش‌های آینده اعتماد به نفس کسب می‌کنند و علاوه بر این یاد می‌گیرند که اعتماد کنند، بدانند تنها نیستند و در صورت نیاز، دیگران می‌توانند یاری‌شان کنند.

روابط مثبت بین گروهی، امکان داشتن فضایی حمایتی در خارج از خانواده را برای کودکان فراهم می‌کند، که در آن می‌توانند تجربه کنند، نگرش‌ها، مهارت‌ها و ارزش‌ها را بیورانند، بیاموزند که با یکدیگر شریک باشند، کمک کنند و یکدیگر را پرورش دهند. این روابط، به خصوص در دوران کودکی میانه (۷-۸ سالگی تا بلوغ) و نوجوانی بسیار مهم هستند، موجب کاهش اثرات منفی ناملایمات می‌شوند و حس اعتماد به نفس کودک را تقویت می‌کنند. در ادامه، این روند می‌تواند به پیدایش دیگر عوامل حمایتی مانند حس صلاحیت و توانایی برای ساختن روابط هدفمند دیگر، همدلی کردن و داشتن حس تعلق کمک کند. به طور خلاصه، همچون بزرگسالان، دوستی‌ها برای کودکان این امکان را فراهم می‌کند که خودشان باشند و احساس خوبی نسبت به کسی که هستند داشته باشند. این آن روندی است که انعطاف‌پذیر شدن را تسهیل می‌کنند. این حقیقت در تحقیقاتی که با کودکان مبتلا به ایدز در مالاوی انجام شده بود، مشهود بود. این دختران

که بین ۸ تا ۱۴ سال داشتند، از امکان نشستن با دوستان و "سخن گفتن از رازهای‌شان" به عنوان عاملی برای احساس "قدرتمندی" و "کمتر تنها بودن" نام بردند (من، ۲۰۰۳).

همسایه‌ها و سازمان‌هایی نظیر مدارس نیز می‌توانند با فراهم کردن بستری حمایتی، مکمل حمایت‌های شخصی و خانوادگی باشند. در کشورهای صنعتی، دولت با شماری از مداخلات مانند یارانه‌ی مواد غذایی، مسکن و بیمه‌ی خدمات اجتماعی، نقش کلیدی‌ای را در کمک به کودکان دارد. امروزه، موسسات دولتی تخصصی مربوط به حوزه کودک، مراکز نگهداری و تفریحی کودک، مدارس و غیره، مکمل نقش و عملکرد سنتی خانواده‌ها هستند. در زمان بحران، ممکن است این موسسات همگی با هم جایگزین خانواده شوند. اما برخلاف کشورهای صنعتی، بیشتر کشورهای فقیر منبعی برای خدمات گسترده‌ی دولتی به جوامع، خانواده‌ها و کودکانی که در شرایط دشوار زندگی می‌کنند، ندارند. در جاهایی که شمار زاد و ولد بالا، مرگ‌ومیر زودرس و اتلاف (منابع) آموزشی، مشکلاتی مبرم به شمار می‌آیند، موضوعاتی [مانند] فاصله‌ی بین بارداری مجدد، خدمات بهداشتی و آموزشی، اولویت بیشتری نسبت به خدمات اجتماعی و رفاهی پیدا می‌کنند. در این شرایط، تنها وجود برنامه‌های امدادی دولتی یک امتیاز محسوب می‌شوند. هرچند معمولاً این برنامه‌ها نیز دچار معضلاتی نظیر سرمایه‌گذاری ناکافی، توسعه‌ی ضعیف، هزینه‌های بالای مبادله و فساد می‌شوند.

تجربه نشان می‌دهد که در نبود مداخلات دولت، حمایت از کودکان، عمدتاً بر تلاش‌ها و تحرکات جامعه مدنی و مشارکت گروه‌های اجتماعی تکیه دارد. این روند حمایتی غیررسمی می‌تواند شامل فعالیت‌های جمعی (مانند کار مشترک در پروژه‌های جامعه یا تبادل نیروی کار در مزارع) و حمایت‌های سازمانی (مانند عرضه‌ی اعتبار توسط وام‌دهنده‌گان، ارائه‌ی درمان توسط درمانگران سنتی و یا رهنمودهای معنوی توسط مقامات مذهبی) باشد.

در بعضی مواقع، بحران می‌تواند خود سرآغاز پیشرفت روند حمایتی‌ای باشد که موجب رشد انعطاف‌پذیری در کودکان می‌شود. پس از ویرانی‌های جنگ در میلانژ موزامبیک، با بازگشت جنگجویان سابق از جنگ، اعترافات آنها و شرکتشان در جشن‌ها که نشانه‌ی پشت‌سر گذاشتن جنگ بود، صلح و دوستی به دست آمد (گیبس، ۱۹۹۴). بازسازی، با مدیریت کارهای روزانه مانند ساخت مسکن و کشت زمین‌های زراعی که در آن کودکان، از جمله کودکان جنگجوی سابق، شرکت داشتند، انجام شد. به علاوه، کلیسا و درمانگران محلی نیز با تمرکز و تاکید مجدد بر روند (موضوع) نقش مهمی را ایفا کردند. اما از سوی دیگر، گفته می‌شود که در مناطق فقیر جنوب کنیا که ایدز در آن پدیده‌ی شایعی است، تلاش برای کمک به خانواده‌ها توسط معتمد قبیله و دیگر منابع رو به کاهش است. درحالی‌که در گذشته، برای کسب اطمینان از گرسنه نماندن کودکان، شبکه‌ی وسیعی از همسایگان و دیگر ساکنان روستا وجود داشت، امروزه تدابیر خودیاری در سطح فردی یا خانواده نسبت به تدابیر جمعی از محبوبیت بیشتری برخوردارند. یک خانم مسن توصیف می‌کند که در گذشته "کودک متعلق به جامعه بود" و این مسئله از نظر او دیگر موضوعیت ندارد (بویدن و دیگران، ۲۰۰۴).

### کاستی‌های تحقیقات موجود

مبنای بیشتر متون موجود در زمینه‌ی مخاطرات و انعطاف‌پذیری کودک، تحقیقاتی طولی‌ست که گستره‌ی زندگی [کودک] تا دوران بزرگسالی را در بر می‌گیرند و مهمترین تفاوت‌های شخصی کودکان با یکدیگر را تشریح می‌کنند. به این

ترتیب، این متون سهم بزرگی در درک ما از تاثیرات شخصی، خانوادگی و محیطی بر رفاه و رشد کودکان در شرایط نابسامان دارند. این ادراک، دستاوردهای مهمی برای کودکان در سراسر جهان به همراه دارد و می‌بایست به کنشگران و مقامات سیاسی اشاعه داده شود. با این وجود، هنوز پس از دهه‌ها یادگیری و تجربه در این زمینه در برخی از کشورها، ما هنوز اطلاع دقیقی از میزان جهان شمول بودن این عوامل حمایتی در فرهنگ‌های گوناگون نداریم. ما همچنین دانش کافی در مورد تاثیر ناملايمات متفاوت بر روی کودکان و چگونگی واکنش و غلبه کردن کودکان بر آنها نداریم. بررسی پژوهش‌های حاضر با موضوع دوران کودکی و ناملايمات، وجود کاستی‌های جدی و متعددی را نشان می‌دهد. پیش از شروع بحث در مورد برخی از مهمترین گفتمان‌های این موضوع، ما به بررسی مشکلات پژوهش‌های حاضر می‌پردازیم.

**محدودیت‌های واژگان** - یکم: درحالی‌که به دلایلی، ایده‌ی انعطاف‌پذیری به عنوان یکی از روش‌های موثر در تجسم توانایی و شکوفایی انسان در مواجهه با ناملايمات شناخته شده است، کاستی‌های مفهومی و فرهنگی بسیاری را نیز شامل می‌شود. نویسندگان قدیمی، لغت انعطاف‌پذیری را آگاهانه اما نه به منظور یک تعبیر به کار می‌بردند. این واژه نزد آنها تسهیل‌کننده‌ای گذرا بود، تا زمانی که نظریه‌های علمی در مورد مقاومت و انعطاف طبیعی انسان در مقابل فشارهای روانی شکل گرفت (آنتونی، ۱۹۸۷). با گذر زمان، این ساختار موقتی، به عنوان حقیقتی اثبات‌شده از سوی همه به غیر از تعداد اندکی از محققان نظری پذیرفته شد. نظریه‌ی علمی کاملاً شاخصی که به توصیف واکنش‌های مثبت و از قبل تعیین نشده‌ی انسان به ناملايمات پردازد، هنوز منوط به آینده است.

همانطور که احتمالاً از استعاره‌ای تاثیرگرا (امپرسیونیستی) که از علوم طبیعی به روان‌شناسی راه یافته، انتظار می‌رود، تا به حال تعریف موشکافانه‌ای از انعطاف‌پذیری به منظور تایید آن توسط پژوهش‌های علمی و دقیق، ارائه نشده است. در ابتدا این واژه، به طور مشترک به عنوان یک ویژگی فردی توصیف شد - کودکان به گروه‌های "انعطاف‌پذیر" یا "آسیب‌پذیر" تقسیم شدند - و بسیاری از تحقیقات کنونی هنوز بر همین مبنا انجام می‌شوند. اما، بعد از آنکه پژوهش‌ها و تاملات دقیق (لوئار و سیچتتی، ۲۰۰۰؛ لوئار، سیچتتی و بکر، ۲۰۰۰) نشان دادند که این مفهوم ناموجه است، تمرکز معنایی هم جمعی و هم بسیار انتزاعی شد. بدین معنی که در این تعریف، علاوه بر مطرح شدن مبحث (نقش) خانواده و دیگر گروه‌ها (گرایش جمعی)، انعطاف‌پذیری در غالب یک "روند رشد پویا" (یاتس، ایگاند و سروفه، ۲۰۰۳) یا تعامل بین شخص و محیط نیز به تصویر کشیده شد (انتزاعی). موضوعی که بسیار واضح به نظر می‌رسد این است که انعطاف‌پذیری نمی‌تواند مستقیماً دیده و یا اندازه‌گیری شود، و در واقع تنها از طریق مشاهده‌ی رابطه‌ی ساختاری بین مخاطرات و "سازش موثر" دریافت می‌شود (لوئار، ۲۰۰۳).

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که آیا انعطاف‌پذیری در طبیعت وجود خارجی دارد یا نه؟ ممکن است انعطاف‌پذیری تنها مفهومی مصنوعی (ساخته‌ی دست بشر) باشد. شکی نیست که برخی از کودکانی که شرایط پرتنش را تجربه کرده‌اند، بهتر از آنچه انتظار می‌رفت بر آن غلبه کرده‌اند، اما [با این وجود] مشخص نیست که آیا برای توصیف این موضوع، ضرورتی به دخالت عواملی مانند انعطاف‌پذیری هست یا نه؟ این تردیدی است که نیاز به بحث دارد. تعدادی از محققان بر این باورند که این موضوع می‌تواند با بررسی آماری و جدا کردن اثرات مستقیم متغیرهای "حمایتی" از تعاملاتی که ممکن است یک عامل مداخله‌گر (مانند انعطاف‌پذیری) را پیشنهاد دهند، آزموده شود. حداقل، حاصل برخی از این گونه تحلیل‌ها

این است که اثرات مستقیم و وابسته به شرایط عوامل حمایتی می‌توانند کمابیش تمام سازش‌های موثر را توضیح دهند. این موضوع حاکی از آن است که باور به انعطاف‌پذیری به عنوان مفهومی کلی، مفهومی زائد است (وایمن، ۲۰۰۳). اگرچه تحلیل‌های بیشتری مورد نیاز است، اما تعدادی از پژوهش‌های اخیر دلالت بر این موضوع دارند که شاید انعطاف‌پذیری ایده‌ای است که ما نیاز نداریم توضیح دهیم چرا برخی کودکان در مواجهه با شرایط سخت دوام می‌یابند و برخی نه.

**محدودیت فرضیات - دوم:** مبحث انعطاف‌پذیری در اروپا و آمریکای شمالی از ملاحظاتی فرعی بهره می‌برد که [در این کشورها] بدیهی در نظر گرفته می‌شوند و سیستم‌هایی روشنفکرانه‌ی مشابه در دیگر نقاط جهان و همچنین در علم هنوز آمادگی پذیرش را ندارند. مفهوم "نفس" مثال خوبی برای روشن کردن این موضوع است. از گذشته تا کنون، انعطاف‌پذیری به صورت مفهومی که به طور کامل و یا نیمه کامل با "یکپارچه‌سازی خود" و "خودسازماندهی" در ارتباط است، شناخته می‌شود. مسلماً، این باور نیازمند نوعی از خود است که یک‌پارچه و سازماندهی شود. شاید این نوع، همان نوعی باشد که در رویکرد روانشناسی قرن بیستم فروید یا رویکرد انسان‌گرایانه به تصویر کشیده شد. مساله آن است که هیچگاه فردیت جدا از ساختار خود دیده نشده است. برای مثال فرهنگ‌های پرمایه و فلسفه‌های روشمندی مانند بودیسم و بخش‌های زیادی از هندوئیسم، وجود نفس را نفی می‌کنند. آنها داشتن تجربه از حس "نفس درونی" را نفی نمی‌کنند، بلکه این تجربه را به عنوان یکی از اصلی‌ترین توهمات بشر در نظر می‌گیرند. هیچ توجیه بی‌طرفانه‌ای برای اثبات اینکه فرضیه‌ی وجود فردیت مستقل، منطقی‌تر از فرضیه‌ی عدم وجود آن است، موجود نیست. جالب است که برخی از محققان پیشرو در عرصه‌ی عصب‌شناسی و روانشناسی تکاملی دیدگاهی بینابین دو نظریه‌ی بالا دارند. آنها بر این باورند که مفهوم "نفس" نوعی از توهم تفسیری است که توسط گونه‌های بیشماری از محرکات عصبی بوجود می‌آید و احتمالاً از کل بدن و نه تنها ذهن نشأت می‌گیرد.

مفهوم مخاطره، آنطور که در اکثر متون مربوط به مخاطره و انعطاف‌پذیری به کار برده شده است، بر مبنای فرهنگ و هنجارها شکل می‌گیرد. این ویژگی شامل مفهوم قابلیت که از نظر گارمزی و مستین، محققان بسیار تاثیرگذار این مبحث، به عنوان پایه‌ی انعطاف‌پذیری شناخته می‌شود، نیز هست. حتی در متون علوم اجتماعی که با دقت قابل توجهی نوشته شده‌اند، اینگونه مفاهیم، مفاهیمی هستند که معمولاً به راحتی از یک بستر فرهنگی به بستری دیگر منتقل نمی‌شوند. حتی تصور منفی از ناملايمات به عنوان یک فاکتور ناسازگار بیرونی - که ضرورت وجود انعطاف‌پذیری است - از سوی تعداد کثیری از فرهنگ‌ها و فلسفه‌های غیرغربی، ناکامل، کوته‌بینانه و ساده‌دلانه انگاشته می‌شود. این فرهنگ‌ها در عوض، روابط بین آنچه که ما درک می‌کنیم و آنچه که می‌آفرینیم را می‌بینند. روگولف (۲۰۰۳) معتقد است که این پس‌زدن، مشکل بزرگی برای غربی‌ها از جمله جامعه‌شناسان است. زیرا طرحواره‌هایی که "فرد را از جهان جدا می‌کند به حدی در علوم اجتماعی نافذ و فراگیر هستند که ما برای پیدا کردن روش‌های دیگری برای ارائه‌ی ایده‌هایمان به مشکل برمی‌خوریم" (ص ۴۹).

فرهنگ چیزی نیست که انسان‌ها را تحت تاثیر قرار دهد. برعکس، انسان‌ها در شکل‌گیری فرایندهای فرهنگی مشارکت می‌کند و فرایندهای فرهنگی نیز در شکل‌گیری انسان نقش دارند. بنابراین، افراد و فرایندهای فرهنگی هر دو در ساخت مشارکت می‌کنند و نمی‌توانند جدا از هم تعریف شوند (ص ۵۱).

همانطور که در ادامه بحث خواهیم کرد، این موضوع را باید در نظر گرفت که درک ناملایمات و پرداختن به این موضوع، به همان اندازه‌ی درک خود واقعه اهمیت دارد. بسیاری از جوامع، آگاهانه و از روی تعمد شرایطی دردناک و آسیب‌زننده‌ای را برای کودکان ایجاد می‌کنند. برای مثال در دوره‌ی کارآموزی یا دیگر مراحل مهم زندگی، به کودکان می‌آموزند که رنج‌های خود را به عنوان یک فرصت و نه ناملایمات بپذیرند و اینگونه رشد و پرورش آنها را هدایت می‌کنند. افرادی که ناملایمات را به عنوان بدرفتاری و نه تربیت در نظر می‌گیرند، با چنین رویکردهایی دچار سردرگمی می‌شوند. مسلماً مسئله این نیست که حق با چه کسی است، بلکه مساله میزان تاثیرپذیری مفهوم انعطاف‌پذیری از عناصر فرهنگ معاصر غربی‌ای است که لزوماً در دیگر نقاط جهان یا حتی در علوم جایگاهی ندارند. ما در اینجا واژه‌ی انعطاف‌پذیری را با به رسمیت شناختن کارایی آن به عنوان ابزاری برای نشان دادن حالتی که بسیاری از ما درونی می‌دانیم، به کار می‌بریم. اما این مساله به معنی به رسمیت شناختن انعطاف‌پذیری به عنوان ساختاری نظری نیست. در حقیقت، ما معتقدیم که با تحقیق بیشتر، احتمالاً انعطاف‌پذیری به صورت ساختاری قابل درک نمایان می‌شود که تنها در بسترهای فرهنگی و فکری بسیار محدودی یافت می‌شود.

**محدودیت پژوهش‌های آکادمیک - سوم:** از دیگر مشکلات این مبحث این است که پژوهش‌های حوزه‌ی مخاطره و انعطاف‌پذیری به شدت محدود به کودکان و دوران کودکی در کشورهای اقلیت صنعتی شده است. برخی از متخصصین، با در نظر گرفتن کودکان با پیشینه‌های فرهنگی و اقتصادی گوناگون، تحقیقات گسترده‌ای را در این زمینه انجام داده‌اند. با این وجود، نگاه غالب به مفهوم کودکی در اکثر متون مربوط به مخاطره و انعطاف‌پذیری برگرفته از نگاهی است که در خانواده‌های سفیدپوست طبقه‌ی متوسط جاری است و نه لزوماً آن نگاهی که واقعیت‌های زندگی کودکان در دیگر نقاط جهان را شکل می‌بخشد. فرض بر این است که کودکان در کشورهای اقلیت به صورت "درست" پرورش یافته‌اند و بنابراین کودکان دیگر باید به روش آنها یعنی در خانواده‌ای هسته‌ای، با پدر و مادر، بدون داشتن مسئولیت اقتصادی و اجتماعی وغیره، پرورش یابند. اجرای این فرضیه به معنی تعیین معیاری برای اندازه‌گیری میزان "سالم بودن" کودکی است. اما شواهد مردم‌نگاری از فرهنگ‌های گوناگون نشان می‌دهند که هیچ روش یگانه و واحدی برای پرورش کودک وجود ندارد و در هر گوشه از جهان، راه‌های متفاوتی برای رشد کودک دنبال می‌شود. برخلاف آنچه که محور فرضایت این متون است، امروزه بسیاری از [انسان‌ها] به نظر ویگوتسکی (۱۹۷۸) مبنی بر آنکه رفاه کودکان وابسته به جنبه‌های مادی، اجتماعی و فرهنگی محیط زندگی او است، پی برده‌اند.

تمرکزی که این مقاله بر کشورهای اقلیت صنعتی و تفکر غالب در این کشورها در مورد ناملایمات دارد، حوزه‌ی توصیفی آن را محدود می‌کند. همانطور که پیشتر اشاره شد، اکثر اطلاعات سازمان‌یافته‌ای که در حال حاضر موجود است، تمایل به بررسی مشکلات دیرپای شخصی و خانوادگی که در فضای خصوصی خانه اتفاق می‌افتد، دارند. با وجود شواهد بسیار زیاد مبنی بر ساختاری بودن دلایل ناملایمات در کودکی، بیشتر پژوهش‌های انجام شده در مورد مخاطرات دوران کودکی، شرایط ناگهانی و شخصی مانند مرگ و جدایی از والدین به خصوص مادر را مورد بررسی قرار دادند. در کشورهای اکثریت اما معمولاً مشکلات بیشتر و جدی‌تری، رفاه کودکان را تهدید می‌کند که آنطور که باید در متون به آن پرداخته نشده است. برای مثال، کودکان بی‌شماری در سراسر جهان با فجایای اجتماعی و فراگیر جدی‌ای

مانند قحطی، کوچ اجباری و "پاکسازی قومیتی" روبه‌رو هستند. بازتاب واکنش کودکان به اینگونه شرایط و موقعیت‌های ناخوشایند دیگر، در متون به میزان کافی مشهود نیست و به طور کلی این متون دریافت خوبی از واکنش کودکان به مساله ندارند.

### محدودیت تفاسیر

چهارم- و مشکل آخر اینکه بیشتر آنچه ما درباره تجربیات دوران کودکی می‌دانیم بر مبنای تفاسیر و مفروضات بزرگسالان است. اکثر پژوهش‌های انجام شده پیرامون مبحث آسیب‌پذیری و انعطاف‌پذیری، ادراک از آنچه برای کودکان ناملايمات یا مخاطره محسوب می‌شود را به تصویر می‌کشد. اغلب [در این تحقیقات]، به بزرگسالان (والدین، معلم‌ها و افرادی که روابط نزدیکی با کودکان دارند) به عنوان پاسخ‌دهنده رجوع می‌شود. نتیجه آن است که در خیلی موارد ما اطلاع دقیقی در مورد ادراک خود کودکان نداریم. این موضوع، به دلیل شواهدی که نشان می‌دهند کودکان و بزرگسالان درک مشترکی از مخاطرات و ناملايمات ندارند، مساله‌ساز است. اولویت دادن به ادراک بزرگسالان بر تجربیات کودکان، گاه بدین معنی بوده است که در عمل، بیشتر از اینکه انعطاف‌پذیری به عنوان توانایی شخصی کودکان در نظر گرفته شود به عنوان عدم وجود آسیب، درک شده است. بنابراین، در بسیاری از پژوهش‌ها با موضوع کودکان جنگ و آوارگان، انعطاف‌پذیری معادل عدم وجود آسیب‌های روحی و اختلالات روانی قرار داده شده است. باور به اینکه تدبیر خود کودکان می‌تواند سلامت ذهنی آنها را بهبود بخشد، در خیلی از موارد [تحقیقاتی] به طور کل فراموش شده است. در مقابل اما، متون روان‌شناسی، ویژگی‌های شخصی کودکان را به عنوان عاملی موثر و مهم در انعطاف‌پذیری در نظر گرفته و مفهوم توانایی کودکان را به رسمیت شناخته‌اند. با این وجود اکثر مباحث مربوط به توانایی کودکان، در عمل بر ادراک منفعلانه از عوامل حمایتی و نه بر مدیریت کنشگرانه‌ی کودکان و حتی در برخی موارد بهبود بخشیدن به شرایط خود، متمرکز است.

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Boyden, Jo, & Mann, Gillian (2005). Children's Risk, Resilience, and Coping in Extreme Situations. In M. Ungar (ed.). Handbook for Working with Children and Youth: Pathways to Resilience across Cultures and Contexts. Thousand Oaks, London, New Delhi: Sage, pp. 3-25.

## منابع:

### REFERENCES

- Ager, A. (1996). Children, war and psychological intervention. In S. Carr & J. F. Schumaker (Eds.), *Psychology and the developing world* (pp. 66–73). Westport, CT: Greenwood.
- Anthony, E. J. (1987). Risk, vulnerability, and resilience: An overview. In E. J. Anthony & B. J. Cohler (Eds.), *The invulnerable child* (pp. 3–48). New York: Guilford Press.
- Apfel, R., & Simon, B. (1996). Psychosocial interventions for children of war: The value of a model of resiliency. *Medicine and Global Survival*. Retrieved December 9, 2004, from [www.ipnw.org/MGS/V3Apfel.html](http://www.ipnw.org/MGS/V3Apfel.html).
- Armstrong, M., Boyden, J., Galappatti, A., & Hart, J. (2004). *Piloting methods for the evaluation of psychosocial programme impact in Eastern Sri Lanka*. Report for USAID, Oxford. Retrieved

## 22 • THEORETICAL PERSPECTIVES

- December 9, 2004, from [www.rsc.ox.ac.uk/PDFs/rpilotingmethods04.pdf](http://www.rsc.ox.ac.uk/PDFs/rpilotingmethods04.pdf)
- Bernard, B. (1995). *Fostering resilience in children* (ERIC Digest No. EDO-PS-95). Retrieved December 9, 2004, from [resilnet.uiuc.edu/library/benard95.html](http://resilnet.uiuc.edu/library/benard95.html)
- Bit, S. (1991). *The warrior heritage: A psychological perspective of Cambodian trauma*. El Cerrito, CA: Seanglim Bit.
- Boyden, J. (2002, September). *Unpublished field notes: Interviews with former abducted child combatants, Gulu, Uganda*. Country Review of Uganda Programme, Save the Children Denmark.
- Boyden, J., Eyber, C., Feeny, T., & Scott, C. (2004). *Children and poverty*. Part II. *Voices of children: Experiences and perceptions from Belarus, Bolivia, Sierra Leone, India and Kenya* (Children and Poverty Series). Richmond, VA: Christian Children's Fund.
- Bracken, P. (1998). Hidden agendas: Deconstructing post traumatic stress disorder. In P. Bracken & C. Petty (Eds.), *Rethinking the trauma of war* (pp. 38–59). London: Save the Children Fund UK and Free Association Press.
- Bracken, P., Giller, J. E., & Summerfield, D. (1995). Psychological responses to war and atrocity: The limitations of current concepts. *Social Science and Medicine*, 40(8), 1073–1082.
- Briggs, J. L. (1986, September). *Expecting the unexpected: Canadian Inuit training for an experimental lifestyle*. Paper presented at the Fourth International Conference on Hunting and Gathering Societies, Ontario, Canada.
- Bronfenbrenner, U. (1986). Ecology of the family as a context for human development: Research perspectives. *Developmental Psychology*, 22(6), 723–742.
- Bronfenbrenner, U. (1996). *The ecology of human development: Experiments by nature and design*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Cole, M. (1992). Culture in development. In M. H. Bornstein & M. E. Lamb (Eds.), *Human development: An advanced textbook* (731–789). Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Cole, M. (1996). *Cultural psychology: A once and future discipline*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Cole, M., Gay, J., Glick, J., & D. Sharp. (1971). *The cultural context of learning and thinking: An exploration in experimental anthropology*. London: Methuen.
- Dawes, A. (1992, November). *Psychological discourse about political violence and its effects on children*. Paper presented at the meeting of the Mental Health of Refugee Children Exposed to Violent Environments, Refugee Studies Programme, University of Oxford, Oxford, UK.
- Dawes, A., & Donald, D. (1994). Understanding the psychological consequences of adversity. In A. Dawes & D. Donald (Eds.), *Childhood and adversity: Psychological perspectives from South African research* (pp. 1–27). Cape Town: David Philip.
- De Berry, J. (2004). The sexual vulnerability of adolescent girls during civil war in Teso, Uganda. In J. Boyden & J. de Berry (Eds.), *Children and youth on the front line: Ethnography, armed conflict and displacement*. Oxford & New York: Berghahn Books.
- De Vries, M. (1996). Trauma in cultural perspective. In B. Van der Volk, A. McFarlane, & L. Weisaette (Eds.), *Traumatic stress: The effects of overwhelming experience on mind, body and society* (pp. 398–413). London: Guildford Press.
- Drèze, J., & Sen, A. (1995). Gender inequality and women's agency. In J. Drèze & A. Sen (Eds.), *India: Economic development and social opportunity* (pp. 140–178). Delhi: Oxford University Press.
- Eisenbruch, M. (1991). From post-traumatic stress disorder to cultural bereavement: Diagnosis of Southeast Asian refugees. *Social Science and Medicine*, 33(6), 673–680.
- Ekblad, S. (1993). Psychosocial adaptation of children while housed in a Swedish refugee camp: Aftermath of the collapse of Yugoslavia. *Stress Medicine*, 9, 159–166.
- Engle, P., Castle, S., & Menon, P. (1996). Child development: Vulnerability and resilience. *Social Science and Medicine*, 43(5), 621–635.
- Fraser, M. W. (Ed.). (1997). *Risk and resilience in childhood: An ecological perspective*. Washington, DC: NASW Press.
- Galappatti, A. (2002). *Caring for separated children: An approach from Sri Lanka*. Colombo, Sri Lanka: Save the Children Norway.
- Garbarino, J. (1999, November). *What children can tell us about the trauma of forced migration*. Seminar presented at the Refugee Studies Programme, University of Oxford, Oxford.
- Garbarino, J., Kostelny, K., & Dubrow, N. (1991). *No place to be a child: Growing up in a war zone*. Lexington, MA: Lexington Books.

*Children's Risk, Resilience, and Coping in Extreme Situations* • 23

- Garnezy, N. (1983). Stressors of childhood. In N. Garnezy & M. Rutter (Eds.), *Stress, coping and development in children* (pp. 43–84). New York: McGraw-Hill.
- Garnezy, N. (1993). Children in poverty: Resilience despite risk. *Psychiatry*, 56(1), 127–136.
- Garnezy, N., & Masten, A. (1991). The protective role of competence indicators in children at risk. In E. M. Cummings (Ed.), *Life span developmental psychology: Perspectives on stress and coping* (pp. 151–176). Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Garnezy, N., & Rutter, M. (Eds.). (1983). *Stress, coping and development in children*. New York: McGraw-Hill.
- Gibbs, S. (1994). Post-war social reconstruction in Mozambique: Reframing children's experience of trauma and healing. *Disasters*, 18(3), 268–276.
- Gilmore, D. (1990). *Manhood in the making: Cultural concepts of masculinity*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Goodnow, J. J. (1990). The socialization of cognition. In J. W. Stigler, R. A. Shweder, & G. Herdt (Eds.), *Cultural psychology* (pp. 259–286). New York: Cambridge University Press.
- Goyos, J. M. (1997). *Identifying resiliency factors in adult "Pedro Pan" children: A retrospective study*. Doctoral dissertation submitted to Ellen Whiteside McDonnell School of Social Work, Barry University, Miami, FL.
- Hinton, R. (2000). "Seen but not heard": Refugee children and models of coping. In C. Panter-Brick & M. Smith (Eds.), *Abandoned children* (pp. 199–212). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Jareg, E., & Falk, L. (1999, April-May). *Centre-based and community based psychosocial projects for war-affected children*. Draft Report for Redd Barna and Red Barnet, Save the Children Norway and Save the Children Denmark, Oslo.
- Kleinman, A., & Kleinman, J. (1991). Suffering and its professional transformation: Toward an ethnography of interpersonal experience. *Culture, Medicine and Psychiatry*, 15(3), 275–301.
- Korbin, J. (Ed.). (1981). *Child abuse and neglect: Cross-cultural perspectives*. Berkeley: University of California Press.
- Le Vine, P. (1999, July). *Assessing "detachment" patterns and contextual trauma across cultures (trauma detachment grid)*. Seminar presented at the Refugee Studies Centre, University of Oxford, Oxford.
- Lock, M., & Scheper-Hughes, N. (1990). A critical reinterpetive approach in medicinal anthropology: Rituals and routines of discipline and dissent. In T. Johnson & C. Sargent (Eds.), *Medical anthropology: Contemporary theory and method* (pp. 47–72). New York: Praeger.
- Luthar, S. S. (2003). The culture of affluence: Psychological costs of material wealth. *Child Development*, 74, 1581–1593.
- Luthar, S. S., & Cicchetti, D. (2000). The construct of resilience: Implications for interventions and social policies. *Development and Psychopathology*, 12, 857–885.
- Luthar, S. S., Cicchetti, D., & Becker, B. (2000). The construct of resilience: A critical evaluation and guidelines for future work. *Child Development*, 71(3), 543–562.
- Mann, G. (2000). *Separated children on the Thai-Burma border: A field research report*. Unpublished paper, Refugee Studies Centre, University of Oxford, UK.
- Mann, G. (2001). *Networks of support: A literature review of care issues for separated children*. Stockholm: Save the Children Sweden.
- Mann, G. (2002). "Wakimbizi, Wakimbizi": Congolese children's perspectives of life in Dar es Salaam, Tanzania. *Environment & Urbanization*, 14(2), 115–122.
- Mann, G. (2003a). *Family matters: The care and protection of children affected by HIV/AIDS in Malawi*. Stockholm: Save the Children Sweden.
- Mann, G. (2003b). *Not seen or heard: The lives of separated refugee children in Dar es Salaam*. Stockholm: Save the Children Sweden.
- Masten, A., Best, K. M., & Garnezy, N. (1990). Resilience and development: Contributions to the study of children who overcome adversity. *Development and Psychopathology*, 2, 425–444.
- McCallin, M., & Fozzard, S. (1991). *The impact of traumatic events on the psychosocial wellbeing of Mozambican refugee women and children*. Geneva: International Catholic Child Bureau.
- Palmer, O. J. (1983). *The psychological assessment of children* (2nd ed.). New York: John Wiley.
- Parker, M. (1996). Social devastation and mental health in North East Africa. In T. Allen (Ed.), *In search of cool ground: War, flight and homecoming in North East Africa* (pp. 262–273). London: James Curry.

## 24 • THEORETICAL PERSPECTIVES

- Phinney, J. S. (1996). When we talk about American ethnic groups, what do we mean? *American Psychologist*, 51(9), 918–927.
- Punamaki, R.-L. (1987). Content of and factors affecting coping modes among Palestinian children. *Scandinavian Journal of Development Alternatives*, 6(1), 86–98.
- Ressler, E., Boothby, N., & Steinbock, D. (1988). *Unaccompanied children: Care and protection in wars, natural disasters, and refugee movements*. New York: Oxford University Press.
- Ressler, E., Tortorici, J., & Marcelino, A. (1992). *Children in situations of armed conflict: A guide to the provision of services*. New York: UNICEF.
- Reynolds-White, S. (1998). *Questioning misfortune*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Richman, J. M., & Bowen, G. L. (1997). School failure: An ecological-interactional-developmental perspective. In M. W. Fraser (Ed.), *Risk and resilience in childhood* (pp. 95–116). Washington: NASW Press.
- Richman, N. (1993). Annotation: Children in situations of political violence. *Journal of Child Psychology and Psychiatry*, 34(8), 1286–1302.
- Robertson, A. F. (1991). *Beyond the family: The social organisation of human reproduction*. Oxford, UK: Blackwell.
- Rogoff, B. (1990). *Apprenticeship in thinking*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- Rogoff, B. (2003). *The cultural nature of human development*. Oxford & New York: Oxford University Press.
- Rousseau, C., Said, T. M., Gagné, M.-J., & Bibeau, G. (1998). Resilience in unaccompanied minors from the north of Somalia. *Psychoanalytic Review*, 85(4), 615–637.
- Rutter, M. (1987). Psychosocial resilience and protective mechanisms. *American Journal of Orthopsychiatry*, 57(3), 316–331.
- Rutter, M. (1990). Psychosocial resilience and protective mechanisms. In J. E. Rolf, A. Masten, D. Cicchetti, K. Nuechterlein, & S. Weintraub (Eds.), *Risk and protective factors in the development of psychopathology* (pp. 181–214). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Schaffer, H. R. (1996). *Social development*. Oxford, UK: Blackwell.
- Schaffer, H. R. (2000). The early experience assumption: Past, present, and future. *International Journal of Behavioural Development*, 24(1), 5–14.
- Shweder, R., & Bourne, E. (1982). Does the concept of the person vary cross-culturally? In A. Marsella & G. White (Eds.), *Cultural conceptions of mental health and therapy* (pp. 158–199). Dordrecht, Netherlands: Reidal.
- Summerfield, D. (1991). Psychological effects of conflict in the Third World. *Development in Practice*, 1(3), 159–173.
- Summerfield, D. (1998). The social experience of war and some issues for the humanitarian field. In P. Bracken & C. Petty (Eds.), *Rethinking the trauma of war* (pp. 9–37). London & New York: Save the Children Fund UK, Free Association Books.
- Super, C., & Harkness, S. (1986). The developmental niche: A conceptualisation at the interface of child and culture. *International Journal of Behavioural Development*, 9, 545–569.
- Super, C., & Harkness, S. (1992). Cultural perspectives on child development. In D. Wagner & H. Stevenson (Eds.), *Cultural perspectives on child development*. San Francisco: W. H. Freeman.
- Swaine, A. (with Feeny, T.). (2004). A neglected perspective: Adolescent girls' experiences of the Kosovo conflict of 1999. In J. Boyden & J. de Berry (Eds.), *Children and youth on the front line: Ethnography, armed conflict and displacement* (pp. 63–86). Oxford & New York: Berghahn Books.
- Tolfree, D. (2004). *Whose children? Separated children's protection and participation in critical situations*. Stockholm: Save the Children Sweden.
- Turton, R., Straker, G., & Mooza, F. (1990). The experiences of violence in the lives of township youth in "unrest" and "normal" conditions. *South African Journal of Psychology*, 21(2), 77–84.
- Ungar, M. (2004). *Nurturing hidden resilience in troubled youth*. Toronto: University of Toronto Press.
- Vraalsen, P. (in press). *Separated children in South Sudan: A report of a participatory study*. Nairobi: UNICEF.
- Vygotsky, L. (1978). *Mind in society: The development of higher psychological processes*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Werner, E., & Smith, R. (1992). *Overcoming the odds: High risk children from birth to adulthood*. Ithaca, NY, & London: Cornell University Press.
- Werner, E., & Smith, R. (1998). *Vulnerable but invincible: A longitudinal study of resilient children and youth*. New York: Adams, Bannister, Cox.

*Children's Risk, Resilience, and Coping in Extreme Situations* • 25

- Wilson, E. O. (1998). *Consilience: The unity of knowledge*. New York: Knopf.
- Woodhead, M. (1998). *Is there a place for work in child development? Implications of child development theory and research for interpretation of the UN Convention on the Rights of the Child, with particular reference to Article 32, on Children, Work and Exploitation*. London: Open University and Rädda Barnen.
- World Health Organization. (1992). *Psychosocial consequences of disasters: Prevention and management*. Geneva: World Health Organization.
- Wyman, P. (2003). Emerging perspectives on context specificity of children's adaptation and resilience. In S. S. Luther (Ed.), *Resilience and vulnerability: Adaptation in the context of childhood adversities* (pp. 293–317). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Yates, T., Egeland, B., & Sroufe, A. (2003). Rethinking resilience: A developmental process perspective. In S. S. Luthar (Ed.), *Resilience and vulnerability: Adaptation in the context of childhood adversities* (pp. 243–266). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Zwi, A., Macrae, J., & Ugalde, A. (1992). Children and war. *The Kangaroo*, 1(1), 46–57.

